

زنده عشق

جستارگشا بی

معامله‌ای که در ایران با مفاهی علمی، فرهنگی و هنری مشود، به جرأت می‌توان گفت در دنیای متمدن امروز بینظیر است. هر کشوری و جامعه‌ای اگر از نعمت انتساب هنرمندی همچون محمد رضا شجریان به خود برخوردار بود، قدرش می‌دانست و بر صدرش می‌نشاند و به وجودش می‌باليد و با او همچون سرمايه‌ای معنوی، حتی مادی برخورد می‌کرد و آورده‌های او را جزو تولید ناخالص ملی‌اش محسوب می‌داشت. ولی ما با سرمايه‌ها یمان چه کرده‌ایم؟ برای نمونه، روزنامه رسمی‌مان، جریده شریفه! کیهان، تحت عنوان هجونا مهای به نام «هویت» هرکه را در این کشور سرش به تنش می‌اززید، جیره‌خوار بیگانه، فراماسونر، صهیونیست، جاسوس، عامل استعمار، دزد، شیاد، شارلاتان، مفسد اخلاقی، دائم‌الخمر و الخمار و ... خوانده و می‌خواند و هرگاه دستش به جایی بند نشده با استفاده از قاعده فقهی «مُباھته^[1]» اساتید فرهنگ و اندیشه و علم و ادب این سرزمین را بهایی و بابی و منحرف و... معرفی و پرونده‌اش را مختومه اعلام کرده است. آنگاه دیگر برای نسل جوانی که باید الگوی فکری برای پرورش ذهنی و روحی خود داشته باشد، چه می‌ماند برای افتخار و احساس وجود و سرمشق گرفتن؟! نتیجه و ثمره این نوع برخورد با سرمايه‌های عظیم فرهنگی ایران که هر کشوری آرزوی داشتن تنها یکی از آن‌ها را در سر می‌پروراند، سرگشتنی و حیرت و بی‌هویتی جوانان این مرزبوم است که در تاریخ معاصر خودسر به هر جا می‌گرداند مشتی فاسد و مفسد و محارب در جلد دانشمند و شاعر و نویسنده و خواننده و نوازنده می‌بینند و از ایرانی بودن خود شرمنده شده سودای رفتن به بهشت موعود غرب را در خیال می‌پزد. بهراستی اگر از فرهنگ و تمدنی که تنها در یک قرن اخیر بزرگانی چون صادق هدایت، محمدعلی فروغی، عبدالحسین زرین‌کوب، محمدعلی جمالزاده، سیمین دانشور، ابراهیم گلستان، عباس زریاب، غلامحسین ساعدی، عباس کیارستمی، محمدحسین شهریار، پرویز یاحقی، ناصر ملک‌مطیعی، هما یون خرم، بهروز وثوقی، مهدی بازرگان، محمد مصدق، سید محمد خاتمی، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان ثالث، سیمین بهبهانی، عبدالکریم سروش، آرش نراقی، مصطفی ملکیان، هوشنگ ابتهاج، محمد رضا

شجریان و... صدھا نخبه دیگر را در دامن خود پرورده است، این اسطوره‌های علم و ادب و هنر را بگیریم، دیگر چیزی برای بالش و نازش خواهد داشت؟ آیا اگر هریک از کشورهای پیرامونمان تنها یکی از این بزرگمردان و بزرگ زنان را داشتند بدانها افتخار نکرده و از آنان برای توسعه فرهنگیشان مدد نمی‌جستند؟ لیکن ما با این‌ها و هم‌النشان چه کرده‌ایم؟ هریک را به بهانه‌ای، لجن‌مال و از حیّز انتفاع ساقط کرده‌ایم و طرفه این‌که چیزی جز ابتدال هم جایگزینشان نکرده‌ایم. باید ببینیم با اینان چه تعاملی کرده‌ایم. آن‌ها که دیگر در کنارمان نیستند هریک به نحوی در تنگنا و عسرت و گاه زجر و آزار روزگار گذرانده و سر در نقاب خاک کشیده و به تعبیری دقمرگ شده، بقیه نیز یا آواره دیار بیگانه و دستشان از وطن کوتاه شده، یا در وطن خویش غریب گشته و بی آن‌که تربیونی برای عرضه هنرشنان داشته باشند در گوشه‌ای عزلت گزیده‌اند. سایت کدامیک از اینان فیلتر نیست و کدامیک در دانشگاه‌های کشور اجازه تدریس دارند و کدام را به رسانه ملی دعوت می‌کنند؟!! بگذاریم و بگذاریم که هیچ ملتی در نابودی نخبگان خود همچون ما ثابت‌قدم نبوده و نیست.

پرواز جان‌گدار زنده‌یاد استاد محمد رضا شجریان به دیار ابدیت بار دیگر شعله این تأمل توأم با تأثر را در دلمان روشن کرد که چرا حاکمیت و متولیان فرهنگی این ملت هنوز که هنوز است در ربط و نسبت با ارباب هنر و حکمت و معرفت گیج و گولاند و حیات و ممات اینان را همچنان به مثابه بحران می‌دانند و تشییع و ترحیم بزرگان فرهنگ و ادب را تهدید و نه فرصت می‌انگارند. آیا زندگی و مرگ استاد شجریان نمی‌توانست برای مقابله با ایران ستیزی وسیعی که در دنیا به راه افتاده دست‌مایه‌ای سترگ باشد؟! آیا مسئولان ما اگر از حداقل هوش و ذکاوت و سیاست برخوردار بودند، نمی‌توانستند از سرمایه بزرگی همچون شجریان دستکم استفاده ابزاری کرده و به جهانیان بگویند که ایران را تنها با بمب اتم و اعدام نشناشید؛ ما جز آن‌ها این‌چنین پدیده‌هایی فرهنگی و صلح‌باور داریم؟ بماند که انتظار قدر هنرمند دانستن از سیاستمداران، آب در هاون کوبیدن است و بس.

به هرروی اسطوره موسیقی سندتی و خسرو آواز ایران پس از عمری خدمت بی مذکور به فرهنگ، هنر و ادب ایران هفدهم مهرماه سال جاری به سرای باقی شتافت. او که از هشتاد سال عمر خود بیگمان هفتادسال را با «صدا و نوا» زیسته و از موسیقی قرآن به موسیقی جان رسیده بود، آن‌چنان در دلوجان مردمان ایران جا کرده بود که اگر نبود بیماری کرونا و برخی محدودیتها که از سوی کج‌سلیقگان هنر ناشناس اعمال شد، تشییع پیکر پاک او می‌توانست به باشکوه‌ترین و بزرگ‌ترین وداع یک ملت با یک هنرمند در تاریخ جهان تبدیل شود. دریغا که این‌گونه

نشد و بخت با هنر ستیزان یار بود که اولاً بهانه همه‌گیری بیماری و ثانیاً نجابت ذاتی خود آن مرحوم و خانواده و حامیانش مانع از ایجاد صحنه‌ای شد که تجلی ملموس شکاف غیرقا بلانکار ملت-دولت باشد. با این حال پدیده شجریان چه با مجلس یادبود و چه بی‌آن، بار دیگر فاصله بین فرهنگ عمومی در ایران را با فرهنگ رسمی که از رسانه‌های دولتی تزریق می‌شود بر آفتاب افکند. عدم درک و فهم درست این شکاف پر ناشدنی که تنها در اثر کژفهمی و بدسلیقگی متولیان و سیاست‌گذاران فرهنگی در این کشور در طول سال‌ها به وجود آمده است، ممکن است عواقب ناگواری برای جامعه در حال گذار ایران به وجود بیاورد. مدت‌های است که جامعه شناسان و اندیشمندان دلسوز و وطن‌دوست، خطر عمیق‌تر شدن این شکاف را هشدار می‌دهند اما عملکرد صداوسیما و کارگزاران رسمی فرهنگی در واقعه غمبار درگذشت استاد شجریان یکبار دیگر ثابت کرد که گویا گوش شنوازی برای نصایح کارشناسان امر وجود ندارد. ما یعنی شرمساری است که میزان کمی و کیفی انعکاس صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران از خبر فوت خسرو آواز ایران به مراتب کمتر از رسانه‌های بین‌المللی بود و هزاران بار کمتر از پوشش خبری رسانه‌های فارسی‌بان خارج از کشور. خوبی‌خوبی نه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی جو رسانه‌های دولتی را کشیده و با همه محدودیتها تلاش کردند از خدمات این هنرمند پرآوازه به فرهنگ و هنر ایران تقدیر شایسته‌ای به عمل بیاورند. آری شجریان درگذشت اما یک روسیاهی دیگر به زغال ماند!



با همه کوششی که کینه‌توزان برای تخفیف مقام و تحقیر موقعیت استاد شجریان در میان مردم ایران انجام دادند، از قضا سرکنگی‌بین صfra فزود و چیزی از جایگاه او کم نشد؛ چراکه شجریان شخصیتی خودبسته بوده و محبوبیت و مقبولیت خود را از هیچ جریان سیاسی و یا نهادی حکومتی کسب نکرده بود. وجود عظمت شجریان چنان ابعاد گسترده‌ای دارد که در این مقال، مجال کافی برای پرداختن به آن نیست اما باید پرسید که راز این محبوبیت و رمز آن مقبولیت و سر این کارنامه کامیاب و مفتاح این معما دیریاب را در کجا باید جست؟ حریفان، از حکومت او بر دل‌ها می‌گویند و رقیبان کلید حاکمیت او را بر جان‌ها می‌جویند. با کدام منطق و

برهان می‌توان دلیل این تجلیل بی‌پایان را از شجیریان، توسط مردم ایران، تحلیل کرد؟ این توفیق، چگونه رفیق او شده بود و این مُهره مار چِسان در این روزگار نصیب او گشته بود که در فراقت پیر و جوان به درد گریستند و خویش و بیگانه در برابر عظمت‌ش سر تعظیم فرود آوردند.

فارغ از مرده ریگ گران‌بهای آن اوستاد استادان و صرف‌نظر از میراث گران‌سنگ موسیقاًی او که تا جاودان، زنده و پاینده خواهد ماند، شجیریان را فضایی بود که بر هنر افزود. این قرآن سَعْدِین که دور است در ادوار آینده تکرار شود و در یَلی همچون او پدیدار گردد، از خسرو آواز ایران اسطوره‌ای ساخت در لباس واقعیت و حقیقت. به دیگر سخن، استاد محمد رضا شجیریان هنرمندی بود که طرایف و لطایف فنی کارنامه‌اش در بوته نقد صرّافان معنا باید آزموده شود؛ اما روی دیگر سکه زرین حیات او، هنرها بی است نه از جنس صدا و نوا بلکه از سنخ وفا و صفا.

بیهوده نیست که او را بی‌هیچ شک و ریب می‌توان بر قلّه عزّت و مقبولیت نشاند و نامدارترین چهره آواز و موسیقی تمام ادوار تاریخ پارسیز با نان خواند. ببسیار نیست که شجیریان با فاصله‌ای پر ناشدنی گوی سبقت از همگنان ربوده و در دل‌های ایرانیان اجلال نزول کرده است. فهرست این اسباب و علل، بسیار است و شمارش آن‌ها از مجال این مقال بیرون؛ ازین رو تنها به شمّهای از آن‌ها بسنده کرده و شرح این اجمال را به فرست و حالی دیگر احالة می‌کنم.

۱ عشق: شجیریان به معنای اتم^۱ کلمه عاشق بود؛ عاشق زیبا بی‌ها از هر صنف که بوده باشد؛ اما عشق او به کاری که در پیشگرفته بود، برترین و والا ترین حس^۲ زندگی‌اش بود. او عاشق دلخسته موسیقی و آواز بود و تا آخر نیز بر سر پیمانش با حضرت معشوق ماند. گاه برای وصال بدان، از جاده‌های پر پیچ و خم گذر کرده و برای نیوشیدن نوایی ناشنوده، کوه و دشت و دمن را پشت سر می‌نهاد و رنج بسیار می‌کشید تا یک ملووی و نغمه محلی را با گوش‌تن و جان بشنود. این قبیل کارها تنها از یک عاشق برمی‌آید و بس.

۲ شوق آموختن: استاد شجیریان عشق به موسیقی را با عقلانیت، درآمیخته بود. علاوه بر آنکه به صدا عشقی جِبل^۳ می‌ورزید، شوقی غیرقابل وصف برای آموختن زیرو بم فنی و علمی آن داشت. کمتر موزیسینی می‌شناسیم که در تمام طول زندگی خود، به‌ویژه پس از به شهرت رسیدن و اسطوره شدن، در باد موفقیت‌های پیشین نخوابیده، روند آموختن را ادامه دهد. شجیریان، دستکم در سه دهه آخر زندگی زمینی

خود، از چنان اعتباری برخوردار بود که اگر باقی حیات خود را آسوده و راحت، به بازخوانی آثار گذشته‌اش می‌گذراند کسی سرزنشش نمی‌کرد؛ اما او با افق‌های باز موسیقی، نسبت داشت و همواره در حال تجربه کردن و یادگرفتن و نوشدن بود. حتی آنگاه که دریافت، سازهای معمول ایرانی در برخی موارد توان اجرای ایده‌های تازه یافته‌اش را ندارند، خود، دست به کار ساختن آلات موسیقی شد.

۳ هدفمندی: از اختصاصات کم‌نظیر خسرو آواز ایران، هدفمندی او در زندگی هنری‌اش بود. او می‌دانست که از آواز و موسیقی ایرانی چه می‌خواهد و موسیقی و آواز ایرانی نیز در مقابل، از او چه چشمداشتی دارد. شجريان رسالتی برای خود تعریف کرده بود که بی‌شباهت به فردوسی نمی‌نمود. همان‌گونه که حکیم توس، کار ویژه‌ای بسی بالاتر از شعر و شاعری برای خود برگزیده بود و می‌خواست ناجی زبان پارسی باشد، شجريان نیز غایت قُصّوای نجات موسیقی اصیل ایرانی را برای خود هدف‌گذاری کرده بود. بی‌گمان تاریخ نیز همان قضاوتی را درباره نسبت شجريان با هنر آواز ایرانی خواهد کرد که درباره فردوسی و نسبت او با زبان پارسی کرده است.

۴ خلاقیت: مفهوم دقیق هنرمندی عبارت است از آفرینش گری؛ ازین جهت است که هنرمندان، تجلی اسم «خالق» خداوند هستند. بسیاری از هنروران، در تمامی عمر حرفه‌ای خویش بر سر سفره پیشینیان نشسته از روزی آن‌ها ارتزاق می‌کنند که البته این خود نیز مستلزم قابلیتی است؛ اما شجريان علاوه بر استفاده از میراث پیشینیان، بر آن گنج شایگان گوهرهای فراوان افزود. به دیگر سخن، آن خسرو خوبان با بهره‌گیری از نیروی خدادادی خلاقیت و استفاده از هاضمه فکری و عاطفی قوی خویش، تنها به تکرار و یا حتی احیاء و بسط و توسعه مرده ریگ گذشتگان بسنده نکرد و با آفریدن آثاری ناب و بینظیر، مُهر خود را بر دفتر تاریخ هنر آواز ایران زد؛ تا آنجا که می‌توان تاریخ این هنر را به دو دوره متمایز قبل و بعد از شجريان تقسیم کرد.

۵ استمرار: از دیگر ویژگی‌های متمایز استاد، پايداری و استمرار در کار بود. او را به حق، مجاهدی نستوه در معرکه موسیقی آوازی ایران می‌توان تلقّی کرد. همه می‌دانیم که مهم‌ترین خصیصه جامعه ایران، به تعبیر دکتر کا توزیان، کوتاه‌مدت و کلنگی بودن آن است. در این دیار هیچ نگاه و برنامه درازمدتی بخت و اقبال به بار نشستن ندارد. همه ارکان و شئون این مُلک و ملت دچار روزمرگی است و هیچ‌کس به فرداهای دور نمی‌اندیشد و هیچ امری بیش از چند صباحی نمی‌پاید. یک نشریه و کانون و مؤسسه و طرح و برنامه در این کشور نمی‌توان یافت

که عمری فیالمثل پنجاه یا صد ساله داشته باشد؛ اما استاد شجربیان، شش دهه با ایستادگی مثال زدنی، بر کاروبار خود پای فشرد و علی الدوام نه تنها مسیر خود را ادامه داد، بلکه برای آیندگان نیز زمینه‌ای فراهم کرد تا راه او را ادامه دهند.

6 دوراندیشی: استاد محمدرضا شجربیان، هنرمندی بسیار آینده‌نگر بود. اگر به دیده تحقیق در داستان زیست هنری او نظر بی افکنیم، درخواهیم یافت که او از قدرت آینده‌پژوهی و بصیرت دوراندیشی در عرصه هنر و رابطه آن با تحولات پیش رو، بهره‌مند بود. مطالعه مسیری که او برای فعالیت هنری خود در پیشگرفته بود حاکی از آن است که تمامی برنامه‌های او بر درکی عمیق از آتیه و اقتضائات آن مبتنی بود. این امر، هم در خلاقیت هنری، هم در توجه به امور فنی و هم در شاگرد پروری و آموزش زنان و مردان مستعد، ظهور و بروز یافته است. در این باب، آیندگان بیش از ما سخن خواهند گفت!

7 زمانشناسی: به گمان من تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی پنجاه سال اخیر ایران را بر اساس روند فعالیت‌های هنری زنده‌باد شجربیان می‌توان تدوین نمود. شجربیان، ریتم هنر اصیل خود را با نبض زمان و زمانه و زمینه، کوک و تنظیم کرده بود. شاهکار وی نه تنها ارائه آثار باکیفیت، بلکه هماهنگی آن آثار با روح روزگاری بود که در آن معزیست. آلبوم‌های شجربیان، هریک گزارشی است از وجودان عمومی جامعه ایرانی در دوره خود. شجربیان از این نظر با لسان‌الغیب حافظ شیرازی قابل قیاس است؛ اگر امروزه پس از قرن‌ها، هنگام تفال به دیوان حافظ، حرف دل خود را در آن می‌یابیم، به همین قیاس نیز از پس دهه‌ها در هر آلبوم شجربیان، اسرار مگوی درون خود را بازمی‌یابیم. این نیست مگر در سایه زمان‌شناسی و اغتنام فرصت‌هایی که در طول زندگی آن استاد بی‌بدیل رخداده و فراهم آمده است؛ در حالی‌که دیگران از این فراست و کیاست بی‌بهره بوده‌اند. کدام ایرانی است که با گوش دادن به آلبوم «بیداد» یا «زمستان است» یا تک آوازهایی همچون «سپیده» (ایران ای سرای امید) و «زبان آتش» (تفنگت را زمین بگذار)، وضع و وضعیت دوره‌های مختلف زندگی خود و کشورش را در آن نیابد؟ آری، این‌چنین مینا گری‌ها کار اوست!

8 گزینش‌های درست: اغلب شخصیت‌های برجسته در تمام جوامع انسانی، در طول زندگی خود، هم در حوزه شخصی و هم در حیطه حرفه‌ای، با فرازو نشیب‌ها و شکست و پیروزی‌ها و بهویژه تصمیم‌های سخت روبرو بوده‌اند و کمتر کسی از میان ایشان به سلامت از این گریوه‌های دشوار عبور کرده و حداقل یکبار، دچار خطأ و اشتباه در گزینش و انتخاب نشده است. استاد شجربیان نیز از این قاعده برکنار نبوده‌اند؛ اما

سرگذشت افتخارآمیزشان، نشان از آن دارد که همواره بهترین تصمیم‌ها را گرفته و درست‌ترین انتخاب‌ها را کرده‌اند و برخلاف بسیاری از هم کسوتا نشان، اندیشیده قدم برداشته و خردمندانه کارکرده‌اند. برای نمونه به‌گزینش همکارانشان در ادوار مختلف می‌توان اشاره کرد که دوست و دشمن قائل‌اند که به لحاظ حرفه‌ای، بهترین انتخاب ممکن بوده است. ترکیب شادروانان محمدرضا لطفی و پرویز مشکاتیان یا گروه استادان درخشانی، کلهر و همایون عزیز، چنان رؤیایی بود که تنها قابل مقایسه با ترکیب تیم آ.ث. میلان در دهه نود میلادی است! ✖

کافی بود استاد، انتخاب دیگری می‌کردند تا سرنوشت هنری‌شان طور دیگری رقم بخورد. همچنین است گزینش‌های حیرت‌آور او از دواوین شعرای پارسی‌گو که به‌جمال از آن سخن خواهم‌گفت. از سوی دیگر با وجود این‌که ایشان در دوره‌ای مملو از تلاطمات و تغیّرات زندگی کردند، هیچ‌یک از این تقلیب احوال بیشمار نتوانست پای ایشان را بلغزاند و حاشیه‌ای ناخواسته برا ایشان درست کند؛ چراکه عقلانیت در عمل و حتی بی‌عملی، سرلوحو^۱ کارشان بوده است؛ به‌خوبی می‌دانستند کجا باید دست یازند و چه وقت با بد دست بکشند. از این نظر استاد شجریان به لوح سفیدی می‌مانند که لکه سیاهی بر آن نمی‌توانی‌افت. بقول حافظ: کِرَا رسد که کند عیب دامن پاکت/ که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی!

۹ تسلط بر فرهنگ و ادب ایرانی: سیاوش آواز ایران، وجه تمايزی اساسی با آقران خود داشت و آن سیطره^۲ شگفتانگیزش بر متون ادب سند^۳تی و حتی معاصر ایران بود؛ علی‌الخصوص شعر صوفیانه و عاشقانه پارسی. حاصل جمع گزینش اشعار و انتخاب دستگاه‌های مختلف و ردیفهای آوازی متنوع برای اجرا در دوره‌های متفاوت تاریخی، به‌علاوه لحن مناسب و ادای صحیح کلمات و جملات اشعار، خود فی‌نفسه به یک سمفونی و ارکستری کامل می‌مانست که درنهاست فخامت بود؛ اینجاست که باید از زبان سعدی گفت: «حد همین است سخن‌دانی و زیبا‌یی را!» نوع گزینش‌های او از میان هزاران منظومه پارسی، نهايت تسلط او را به لحاظ محتوا‌یی و زیبا‌یی‌شناختی بر ادبیات ایرانی نشان‌می‌دهد. به جرأت و قاطعیت تمام می‌توان مدعی شد که استاد شجریان در تمام طول دوران حرفه‌ای خود حتی یک بیت ضعیف برای اجرا انتخاب نکرد و غالباً اشعار منتخب او نیز در تناسب و تلائم تام^۴ و تمام با روح زمانه بود. از حق نمی‌توان گذشت که آلبوم‌های استاد شجریان و اشعار آوازها و تصنیف‌ها ایشان، تنها منفذ و منبع آشنایی با زبان فاخر فارسی و ادبیات بلندپایه آن، برای بسیاری از مخاطبانشان در ایران و سایر نقاط جهان بود. چند نسل از پارسیزبانان، انس و الft خود را با

خیام و با باطاهر و عطار و سعدی و مولانا و حافظ و اخوان و نیما، مدیون این نابغهٔ نادر تاریخ هنر ایرانی بودند و هستند.

10 آشنایی با قرآن: از دیگر وجود عظمت استاد شجربیان، آشنایی عمیق و دیرپایی وی با موسیقی قرآن و حتی نواها و الحان عربی است. برکسی پوشیده نیست که نقطه عزیمت استاد، تلاوت قرآن و انس با زبان موزون این کتاب آسمانی بود. ثمر ممارست و مداومت او در قرائت و تجوید و ترتیل در سالیان کودکی و نوجوانی، «رَبَّنَا يَعْلَمُ» شد که قاریان و مؤذنان عرب را نیز به شگفتی واداشت؛ نیایشی ربانی که هرگز تکرار نخواهد شد و جزو میراث ملفوظ بشری باید در یونسکو ثبت شود، به رغم آنان که از سر لجاج و کینه و حسد، ملتی را از شنیدن آن محروم ساختند.

11 ذوفنوئی: آنچه خوبان هنرمند همه دارند، استاد شجربیان به تنها یی داشت. به معنای واقعی کلمه از هر انگشت او صد هنر می‌بارید. کدام آوازخوان را در این مرزبوم سراغ دارید که هم قاری قرآن باشد و هم موسیقیدان؛ هم آشپزی کند و هم گلکاری؛ هم خط بنویسد و هم نجاری کند؛ هم نقاشی بلد باشد و هم ساز بسازد؛ هم دارای ذوق ادبی باشد و هم شم^۳ سیاسی؛ و از هم بالاتر هم پسر سایه باشد و هم پدر همایون؟!

12 بیاعتنایی به قدرت و ثروت: دودسته از برجستگان در تاریخ بشریت هستند که بیش از دیگران مستعد آلودگی به آلایش قدرت و ثروت می‌باشند؛ دانشمندان و هنروران. این نوع از تباہی و فساد گاه نامحسوس، معمولاً گریبان بسیاری را در ادوار مختلف گرفته و بر زمینشان زده است. تا آنجا که ما می‌دانیم شادروان شجربیان نه دامن درویشی به لوث قدرت ملوث نمود و نه آبروی زهد و قناعت با دل‌بستگی به حُطام دنیا برد. شاید همین خلیقهٔ آزادگی او بود که باعث شد در بزنگاه‌های خطیر که پای پیلان نیز بلغزد، در موقف درست و جایگاه صحیح تاریخ ایستاد و نامش را در دفتر جاودانگان به ثبت رساند. آنان که در لحظات مه‌آلود تاریخی، بصیرت تشخیص سره را از ناسره از دست می‌دهند، همانان هستند که از وسوسه زر و زور نرهیده‌اند. شجربیان در تمام برده‌های حیات شرافتمانه خویش بارها ثابت کرد که در راه حق و حقیقت، حاضر است از همه‌چیز خود بگذرد و دست رد به سینه ارباب قدرت و ثروت بزند و در مسیر قاطبه ملت، گام بردارد.

بیشک این‌ها همه که مشتی از خروار است و جرعه‌ای از دریای فضایل محمد رضا شجربیان، به معنای کمال مطلق او نیست؛ شجربیان کاملاً

انسان بود نه انسان کامل. او نیز مثل هر بشر دیگر، نقایصی داشت؛ اما دریغ و افسوس که کینه‌ورزان عنود و خناسان حسود چه در حیات و چه پس از وفات ایشان، بهجای نقد هنر او، زبان شناعت به ایراد تهمت گشودند و بهجای افتخار و نازش به ظهور چنین بزرگمردی در این سرزمین، تیغ کین به روی او کشیدند و حتی بر پیکر رنجور وی نیز رحم نکردند؛ اما به رغم هم□ بیمه‌ها، شجریان بر جانodel مردم ایران و بلکه جهان خوش نشسته است و همچون آفتاب بر آفاق نور می‌افشاند و تا ابد نیز خواهد افشاند. با وجود نامردی‌های فراوان هنر ناشناسان، تا زمانی که زبان و فرهنگ ایران زنده است نام زیبای شجریان نیز بر قل□ آن خواهد ماند.

در حشمت سلیمان هر کس که شک نماید
بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

فصلنا مه خاطرات سیاسی ضمن عرض تسلیت این صایعه جبران ناشدنی به ملت بزرگ ایران و خانواده، شاگردان و دوستان آن فقید سعید کوشیده است پرونده‌ای نه درخور نام بلند او بلکه در حد وسع خویش تقدیم خوانندگان خود کند.

پی‌نوشت:

[1] - جواز شرعی برای بهتان زدن به بدعتگذاران در دین